

:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۶

ای دل تو ز خلق بردباری مطلب
از شاخه خشک سایه داری مطلب
عزت به قناعت است و ذلت به طمع
با عزت خود بساز خواری مطلب
ای شهنشاه کشور دوجهان

علت غایی^{۲۷۴} هَمین و هَمان
در کف تو وجود عالمیان
نتوان گفت مدح تو به زبان
حق ثنای تو گفته در قرآن
که یدالله فوق ایدیهَم^{۲۷۵}
دارم از توحکایت عجیبی
در پس پرده سرّ معتجیبی
شب معراج احمد عربی
سیب دادی زدست خود به نبی
بود این آیه ام زَنص نبی
که یدالله فوق ایدیهَم
دست تو در زملک خیبر کند
بی محابا به سوی چرخ افکند
سوخت کفّار را زبرق پرند
زیکی مشرکین ندید گزند
گویم این آیه را به بانگ بلند
که یدالله فوق ایدیهَم
شد جهان از وجود تو بر پا
نیست جایی که نیستی آنجا
حق زباطل نموده ای تو جدا
قاسم نور و جنتی به جزا
باز گویم زروی صدق و صفا
که یدالله فوق ایدیهَم
بر لب ناطق^{۲۷۶} چنین کلمات
تا که دارد زبان او حرکات
ذکر لب هست دایم اوقات
تا رسد مرگ و موضع سکرآت

۲۷۴- غایی: نهایی .

۲۷۵- ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهَمیعنی: آنان که با تو بیعت کردند جز این نیست که با خدا بیعت کردند و دست خدا بالای دستهاست(آیه ۱۰ سوره فتح)

۲۷۶- ناطق تخلص شاعر است .

ز اول عمر تا به وقت ممات
که یدالله فوق ایدیهم

چون خلافت ظاهری به حضرت امیرمومنان رسید منافقین مردود ابواب خلاف بر روی حضرت ولایت مآب گشودند و طریق مخالفت شاه ولایت به قدم جد و جهد تمام پیمودند و اول محاربه آن حضرت با اهل بصره اتفاق افتاد و مجمل^{۲۷۷} آن واقعه این بود که چون عثمان ابن عفان به قتل رسید اهل مدینه و جمیع اکابر و اشراف بلاد و امصار^{۲۷۸} که در مدینه مجتمع بودند به دربار حیدر کرار آمده جمعی کثیر از اهل صورت و دنیا پرستان عاری از حقیقت نیز دست به بیعت آن حضرت گشودند و در آن روز حضرت شاه ولایت برگمان خود تکیه فرموده بود اول کسی که دست بیعت آن حضرت گشود طلحه بن عبدالله^{۲۷۹} بود که دست او شل بود پس ذویب بن حبیب^{۲۸۰} گفت: اول کسی که بیعت کرد شل است و این بیعت به اتمام نخواهد رسید.

خلاصه بعد از طلحه بن عبدالله زبیر بن عوام^{۲۸۱} است به بیعت انتظام یافت طلحه و زبیر را چشم داشت آن بود که هم چنانچه عثمان با خویشان خود سلوک می نمود حضرت امیر مومنان نیز با ایشان سلوک فرماید سید اوصیاء که از طریق و جاده مستقیم عدول نمی نمود و حال طلحه و زبیر نزد آن حضرت مانند حال یکی از مسلمانان بود چون ایشان دیدند که نمی توانند دست اندازی در اموال مسلمانان نمایند بنا بر این از حق رو برتافته به جانب باطل شتافتند و از دربار خلافت رو برتافته راه خلاف پیش گرفتند و به مکه معظمه آمده عایشه دختر ابوبکر که از قدیم بغض و کینه حضرت اسداللهی در دل داشت و در کمین فرصت بود با ایشان هم داستان شده بر آن حضرت خروج کردند پس آن دونابکار با آن از مکه معظمه برآمده با جمعی از اهل غوغا خونخواهی عثمان را دست آویز نموده روی به بصره نمودند از آنجایی که اهالی بصره بسیار بی بصیرت بودند آن

۲۷۷- مجمل: خلاصه، چکیده.

۲۷۸- امصار: شهرهای کلان.

۲۷۹- طلحه بن عبیدالله، از اصحاب پیامبر(ص) و مسلمانان نخستین که در جنگ‌های صدر اسلام حضور داشت و از خود رشادت‌هایی نشان داد. او همچنین پسرعموی ابوبکر بن ابوقحافه خلیفه اول مسلمانان بود. وی پس از وفات پیامبر(ص) به همکاری با خلفای نخستین وی آورد و در کشور گشایی‌های آنان حضور فعال داشت. طلحه از سوی خلیفه دوم به عنوان یکی از اعضای شورای شش نفره برای تعیین خلیفه سوم معرفی شد. منابع تاریخی از حضور وی در ماجرای قتل عثمان بن عفانو تحریک مردم به قتل خلیفه سخن گفته‌اند. طلحه، پس از کشته شدن عثمان، با حضرت علی(ع) بیعت کرد، اما پس از مدتی بیعت خود را شکست و به همراه زبیر و عایشه همسر پیامبر(ص) و برخی امویان که به ناکثین شهرت یافتند، جنگ جمل را علیه امام علی(ع) به راه انداخت و در این جنگ توسط مروان بن حکم (که در سپاه ناکثین حضور داشت) کشته شد.

۲۸۰- از خاندان مالک بن اقصی و در زمره قبیله اسلم است.

۲۸۱- زبیر بن عوام بن خویلد از صحابه رسول خدا(ص) و برادرزاده حضرت خدیجه همسر پیامبر(ص) که در ۸ یا ۱۵ سالگی اسلام آورد و همواره در کنار پیامبر بود. پس از رحلت حضرت محمد(ص)، زبیر حکم شورای سقیفه را پذیرفت و از خلافت حضرت علی(ع) دفاع و با عمر بن خطاب(ع) همکاری کرد. او همچنین از شورای شش نفره منتخب خلیفه دوم بود که در آن شورا نیز به نفع حضرت علی(ع) رأی داد. وی در شورش و قتل عثمان نقش مؤثری داشت و برای خلافت حضرت علی(ع) کوشید. اما در همان اوایل خلافت حضرت علی(ع) به همراهی طلحه و عایشه برخی دیگر که به ناکثین شهرت یافتند، جنگ جمل را علیه حضرت علی(ع) سامان داد و در همین جنگ به قتل رسید.

گروه را در آن بلاد پناه دادند و عثمان بن حنیف^{۲۸۴} از جانب امیر المومنین والی بصره بود او را گرفته وخواستند به قتل رسانند . عایشه گفت چون درک خدمت رسول کرده او را به قتل مرسانید پس موی ریش عثمان را کردند و او را از بصره بیرون کردند .

چون حضرت امیر به ظاهر از اعمال ناپسند طلحه و زبیر و عایشه مطلع شد با جمعی اصحاب دین و اهل یقین رو به بصره نهاد پس چون آن جناب به اتفاق حامیان دین که عدد ایشان بیست هزار کس از سواره و پیاده بودند وارد خریبه^{۲۸۳} که نام زمینی است درحوالی بصره شدند عایشه نیز با طلحه و زبیر با لشکرهای بسیار از اهل بصره که عدد ایشان از سی هزار متجاوز بود در برابر سپاه نصرت پناه حضرت ولایت جاهی آمدند و در آن روز طلحه و زبیر هودج عایشه را بر شتری قوی هیکل که عسکر^{۲۸۴} نام داشت بسته بودند و آن هودج را به صحایف^{۲۸۵} حدید استحکام داده طرفین دل بر جنگ نهاده و به تسویه لشکر پرداختند .

شیخ طوسی گوید که چون اصحاب بایکدیگر روبرو شدند اول کسی که از اصحاب کبار آن جناب به درجه شهادت رسید جوانی بود از عجم مسلم نام^{۲۸۴} و مختصر احوال آن جوان این است که حذیفه بن یمان^{۲۸۷} چون از جانب امیر مومنان به حکومت مداین سر بلند شد روزی حذیفه بر منبر بر آمده خطبه ای طولانی خواند و گفت : ایها الناس بان فقولوا اشهدوا علیا ولیا لله و خلیفه رسول الله حقا کذا^{۲۸۸} آن اثنا از آخر مردم جوانی صبیح^{۲۸۹} منظر و بلند بالا و تنومند که آثار شجاعت از ناصیه او هویدا بود برخواست و شمشیری حمایل کرده فریاد بر کشید که ای حذیفه از کلام تو چنان مستفاد می شود که بر حق نبودند حذیفه او را امر به سکوت نمود چون از منبر به زیر آمده مسلم باز به نزد حذیفه آمد همان حرف را اعاده نمود حذیفه او را به خانه برد و در خلوت و عجز از مناقب

۲۸۲- عثمان بن حنیف اوسی انصاری از صحابه امیر (ص) و امیر المومنین عثمان در حکومت امام علی (ع) تا قبل از جنگ جمل، والی بصره بود. هنگامی که برپاکنندگان جنگ جمل به بصره وارد شدند عثمان با آنها مقابله کرد و پس از جنگی شدید که میان آنها در گرفت با آنها پیمان بست که تا ورود امام علی (ع) اقدامی نکنند. اما زبیر و یارانش پیمان شکنی کردند و شبانه به عثمان و یارانش حمله کردند؛ بسیاری از یاران عثمان را کشتند و عثمان را پس از شکنجه رها کردند. وی پس از رهایی به اردوگاه امیر المومنین (ع) پیوست.
۲۸۳- خریبه : نام جایگاهی بوده است به بصره که یغماگران خرابش کردند و واقعه جمل نیز بدانجا اتفاق افتاد. (از معجم البلدان یا قوت). موضعی بوده است به بصره که آن را بصره صغری نیز می گویند.

۲۸۴- عسکر : نام شتر عایشه در جنگ جمل بوده که شتری نر و به نام شتر شیطان معروف بود .

۲۸۵- صحایف : جمع صحیفه .

۲۸۶- مسلم مجاشعی به هنگام حکومت حذیفه بن یمان بر مدائن، در آن دیار می زیست. پس از روزگار خلافت عثمان بن عفان و ابقای حذیفه بر حکومت آن دیار از سوی علی (علیه السلام)، حذیفه نامه امام (علیه السلام) را برای مردم، قرائت کرد و آنان را به پیغمبر علی (علیه السلام) فرا خواند و در عظمت آن بزرگوار، سخن گفت. پس از بیعت مردم، مسلم از حذیفه خواست تا حقیقت آنچه را که گذشته است، باز گوید، و او چنین کرد و مسلم، شیفته علی (علیه السلام) شد و در عشق به آن بزرگوار، بدان سان استوار گام برداشت که علی (علیه السلام) در هنگام جنگ جمل، درباره او فرمود: «این جوان، از کسانی است که خدا دلش را از نور و ایمان، آکنده کرده و او کشته می شود. و در آن روز، او - که دستانش قطع شده بود - نخستین کسی بود که شهد شهادت نوشید

۲۸۷- حذیفه بن یمان، صحابی صاحب سر پیامبر اکرم (ص) و از نخستین اسلام آوردن گانکه در بسیاری از جنگ های صدر اسلام پیامبر (ص) را همراهی کرد. وی از اصحاب و شیعیان خاص حضرت علی (ع) بود. در برخی از روایات به عنوان یکی از ارکان چهارگانه صحابی امام علی (ع) از او یاد شده است. از حذیفه روایاتی در شأن و منزلت امام علی (ع) و اهل بیت (ع) نقل کرده اند. وی در فتوحات دوره خلفا از جمله جنگ نهاوند شرکت کرد .

۲۸۸- ای مردم همانا پس شهادت می دهید و بگویند که به درستی حق، حق است علی ولی خدا و خلیفه بعد از رسول خداست .

۲۸۹- صحیح : سفید چهره .

حضرت امیر المومنین براو خواند تا آن که شبّه از دل او زایل شده حق بر او روشن گردید پس آن جوان سعادت توامان از نزد حذیفه برخواسته همان ساعت از مدائن بیرون آمد و کمر ملازمت آن حضرت را بر میان بست تا در عرض راه بصره به آن حضرت رسید و در اخلاص کثیر آن جناب مقامی یافت که احدی را آن مقام حاصل نشده تا آن که در جنگ جمل که صفوف حق و باطل در برابر یکدیگر صف بسته حضرت امیر خواست که ایشان را دعوت فرماید به قرآن که دست از جنگ کشیده قرآن در میان ایشان حاکم باشد .

پس آن حضرت فرمود : که کیست قرآن را بردارد و برود نزدیک لشکر عایشه و ایشان را بخواند و بترساند از عذاب الهی .

و در آن وقت دو لشکر چنان نیزه ها کشیده بودند که اگر مردی می خواست که بر روی آن نیزه ها راه رود می توانست پس مسلم بر خواست و عرض کرد : یا امیر المومنین من این کار را می کنم .

حضرت او را امر به نشستن فرمود تا دو مرتبه در مرتبه سوم باز آن جناب روی مبارک را به جانب اصحاب نمود و فرمود : که کدام یک از شما این قرآن را برداشته به نزد این جماعت می برد و اتمام حجت برایشان می نماید . احدی جواب نداد و باز مسلم از جا برخواست و همان که اول گفته بود عرض کرد .

حضرت امیر در مرتبه چهارم فرمود : که هر که این قرآن را بردارد و ببرد به نزد این جماعت او را خواهند کشت آن پاک دین در محبت الهی و رضای حضرت امیر المومنین قبول نمود و قرآن را برداشته روی بر آن کافران مردود گذاشت و به صدای بلند فریاد کرد و گفت : ای اصحاب جمل این کلام خداست که در دست من است می خوانم شما را به آنچه در این است آیا در کجای قرآن است که حرب کنید با علی و اصحاب آن جناب که شما در قتل ایشان آمدید .

عایشه دید که همه در میان اصحاب افتاد و اگر مسلم لمحّه ای دیگر با این نهج تکلم نماید رشته اجتماع اهل نفاق از هم گیسخته شود مضطرب شد و گفت : این جوان را ساکت کنید .

طلحه از پهلوی هودج عایشه فریاد برکشید که آنچه عایشه می گوید راست است و این کار از مکر و خدعه پسر ابی طالب است .

پس نامردی از خدم عایشه شمشیری بر دست راست آن پاک اعتقاد زد که دست راست او با مصحف بر زمین افتاد آن جوان با چابکی مصحف را به دست چپ گرفت و بلند کرد و با علی الصوت سخن اول را مکرر نمود آن بد سرشت شمشیر دیگر بردست چپ آن نیک اختر زد و دست چپ او را قطع کرد مسلم به چابکی تمام مصحف را به بقیه دو دست خود به سینه چسبانید و آنچه در مرتبه اول و دوم گفت به آواز بلند تکرار می نمود ای موالیان پنج نفر را دستهای ایشان را بریدند و دست از حمایت دین و متابعت امام خود نکشیدند اول جعفر طیار بود که در جنگ موته علم سپاه اسلام در دست داشت و دودست او را قطع کردند و باز علم را به بقیه بازو به سینه چسبانید تا آنکه آخر الامر او را تیر باران کردند دوم مسلمعجم بود چنانچه مذکور شد و سه نفر ایشان در صحرای کربلا دست های ایشان را جدا ساختند یکی وهب ابن عبدالله کلبی بود دوم هلال بن نافع و این دونفر تازه داماد بودند .

(گزین)

واما سیم از آن سه نفر حضرت ابی الفضل بود که چون دست راست او را قطع نمودند مشک را به دوش چپ انداخت و به آواز بلند گفت :

والله ان قطعتم یمینی

انی احمی ابدأ عن دینی^{۲۹۰}

از قطع دست راست مرا گر به تن تبی است

از راستی نمی گذرم سهل مطلبی است^{۲۹۱}

شد کامیاب مطلب عظمای نشاتین

دستی که بود در گرو بیعت حسین

دست چپم به جاست اگر نیست دست راست

اما هزار حیف که یک دست بی صداست^{۲۹۲}

پس آن شاهزاده بزرگوار و ثانی اثنین^{۲۹۳} جعفر طیار با دست چپ بر آن قوم نابکار حمله نمود و از چپ به راست با همان یک دست آن جماعت را پراکنده می ساخت و از انبوهی لشکر پروا نمی کرد که ناگاه حکیم ابن طفیل طایبی^{۲۹۴} ضربتی دیگر بردست چپ آن شاهزاده عدیم المثال زد و دست چپ آن جناب را از بدن جدا کرد آن بزرگوار به جدی تمام بند مشک را به دندان گرفت و باز با دشمن جهاد می کرد و به رکاب دشمن را از خود دور می کرد و پیوسته مرکب خود راهی می نمود تا آبی به لب تشنگان حرم محترم رسول خدا برساند لشکر مخالف از هر طرف بر او حمله کرده انواع حربه ها از چوب و سنگ و تیر و عمود بردن آن ماه بنی هاشم می زدند و آن مظلوم چشم به سرادقات عصمت و طهارت داشت که به ناگاه تیری از کمان به مشک رسید و آب مشک ریخت ملعونی از قبیله بنی تمیم عمودی بفرق همایونش زد که از اسب در غلطید اما این پنج نفر که اسامی ایشان مذکور شد که در حرب های ایشان را از بدن جدا ساختند دونفر دیگر هم در کربلا بی دست گردیدند که تاقیامت جگر شیعیان را می گدازد اول عبدالله بن حسن بود که در روز عاشورا چون حضرت سید الشهداء با جراحتهای نمایان و زخمهای بیکران بر خاک گرم کربلا افتاد از مشاهده آن ظلم بی حساب بی طاقت شده خود را به قتلگاه رسانیده در دامن آن حضرت انداخت و عرض می کرد :

ای عمه بزرگوار برخیز

ای خسرو و شهریار برخیز

۲۹۰- اگر دست راستم را قطع کردید تا ابد از دینم و امام باورمندم به آخرت حمایت می کنم که فرزند پیامبر پاک و امین است .

۲۹۱- این بیعت شعر در کتاب جودی است .

۲۹۲- این اشعار در فردنسخه عباس تعزیه شهادت حضرت عباس زمینه میرانجم ومداح ومیرعزاست .

۲۹۳- ثانی اثنین : یک از دو ، نفر دوم در اینجا به عنوان مثل ، نظیر ومانند نیز به کار برده شده است .

۲۹۴- حکیم بن طفیل طایبی سننسی(۶۶-۸۶۸م) از سپاهیان عمر بن سعدو قاتلان حضرت عباس (ع)در واقعه کربلا .او در روز عاشورائیری به سمت امام حسین پرتاب کرد و از کسانی بود که با اسب بر بدن آن حضرت تاختند. پس از قیام مختارتوسط سپاهیان مختاردستگیر و توسط عبدالله بن کاملو یارانش کشته شد.

برخیز ز حال ماخبر گیر
اطفال صغیر را به برگیر
در خیمه سکینه با دوصد آه
در راه تو مانده چشم در راه ۲۹۵

آن امام زاده مظلوم هنوز شکایت ستم های منافقان را با عم خود تمام نکرده بود که در دامن آن حضرت دست آن طفل را از بدن جدا ساختند و دیگر دستی که در شب یازدهم از بدن جدا ساختند دستی بود که به گردن زینب وام کلثوم بود آه آه دستی که بر سر اطفال یتیم از روی مرحمت می بود آه دستی بود که روح الامین از روی تعظیم می بوسید و دستی که حضرت زهرا از غایت محبت بر چشم خود می مالید ملعونی که بدتر از پی کننده ناقه صالح بود به طمع بند زیر جامه دست آن بزرگوار را جدا ساخت که تا قیامت موالیان و شیعیان آن جناب را از این ستم بی حساب کباب نمود .

الحاصل چون دودست مسلم عجم را انداختند آن مومن پاک دین قرآن مجید را به دو بازوی خود به سینه چسبانید پس لشکریان به جانب او تاخته او را پاره پاره ساختند پس حضرت امیر به بالین مسلم آمد و امر فرمود : که او را با جامه های خون آلود دفن نمایند .

عبدالله بن مسلمه گوید من در حرب جمل حاضر بودم چون نائره حرب فرو نشست دیدم که مادر آن جوان بر سر نعش فرزند خود نشسته او رامی بوسد و نوحه می کرد و بنا به روایتی چون مسلم به درجه شهادت رسید حضرت امیر فرمود : که از چهار طرف برایشان حمله کردند و به اندک زمانی ایشان را پراکنده ساخته جمعی کثیر از ایشان را طعمه شمشیر و جمعی را دستگیر نمودند یا علی یک نفر از اصحابت را دستش را از بدن جدا کردند و او را شهید نمودند امر کردی که از چهار طرف برایشان حمله کردند و جمعی را از آنها به اسفل السافلین مکان دادند.

(گریز)

جانم فدای مظلومی حسین باد زمانی که بر سر کشته برادر بی دست خود عباس ایستاده بود و نه ناصری داشت و نه لشکری و نه آن بزرگوار را اینقدر مهلت دادند که او را کفن نماید و به دفنش بپردازد ای محبان چون مسلم در حرب جمل به درجه شهادت رسید مادری داشت که بر سر نعش او نشست و بر آن جوان بی دست نوحه گر گشت آه آه که در صحرای کربلا غریب بود مادری نداشت که در عزایش گریان شود و خواهرانش را ممکن نبود که بر آن شهید مظلوم ندبه نمایند .